نقدی بر آزادی و آزاداندیشی در ادبیات
(با تأکید بر ادوار گذشته شعر فارسی
از آغاز تا قرن هشتم)

دکتر محسن ایزدیار*

چکیده

بدون شک در ذات هنر، اعتراض و مقاومت نهفته است، اما در آثار بسیاری از ادیبان گذشته ایران، هنر اعتراض در حضیض است و رسالت اجتماعی شاعر ـ هنرمند در بهره‌گیری از هنر خویش جهت احراز هویت و آزادی و اعتلای فرهنگی جامعه چندان هویدا نیست و از آن‌جا که هنرمندان ـ شاعران، اغلب متناسب با خط مشی نظام‌های حکومتی مستبد زمانه عرضه هنر کرده‌اند، اندیشه متعالی منبعث از دید نکته‌سنج و همسو با مصالح اجتماعی به عنوان یک عنصر اساسی در هنرشان تنک می‌نماید. آزادی و آزاداندیشی در هنر شاعرانه پیشین مفهومی ابتدایی داشته‌اند و حتی نهضت عرفانی که خود نوعی نهضت سیاسی در حوزه‌های ادبی هم بود، تعبیری متفاوت از آن‌چه امروز از این اصطلاحات رایج است، ارایه داده‌اند است. با این همه نگارنده بر این باور است که هر اثری که مفهوم هنر را در خود نهفته داشته باشد فی‌نفسه از مصادیق آزاداندیشی محسوب می‌شود؛ زیرا در این صورت مدینه فاضله‌ای در کنه آن مطرح است که حاصل گریز هنرمند از واقعیت موجود و حتی رویارویی با آن است.

واژه‌های کلیدی

آزادی، آزاداندیشی، شعر فارسی، ادبیات کلاسیک فارسی

---

* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک، گروه زبان و ادبیات فارسی، اراک، ایران.

Archive of SID

www.SID.ir

مقدمه

در طول تاریخ بسیاری فقط به گناه عدالت‌جویی و آزاداندیشی از حقوق اولیه انسانی خود محروم بوده‌اند، به همین جهت انسان در طول تاریخ، همواره نسبت به سرنوشت خویش در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند توجه داشته و سعی در دخالت در آن داشته است. از این رو است که افلاطون می‌گوید: «انسان حیوانی سیاسی است.» زیرا نسبت به سرنوشت خویش در جامعه واکنش نشان می‌دهد یا از آن راضی است و آن را تأیید می‌کند و یا از آنچه هست ناراضی است و به آن اعتراض می‌کند. از همین جاست که اصطلاحاتی چون مبارزه، روشنفکر، آزادی و عدالت، تجاوز و امثال آن معنا می‌یابد. چنان که زمانی انسان استعداد مبارزه را می‌یابد و به عنوان مبارز در میدان نبرد با متجاوز حضور می‌یابد که از موقعیت خویش در جامعه آگاهی یافته باشد و نسبت به آن خشنود نباشد. در اینجا نقشی از روشنفکری بر وجود این انسان معنا می‌یابد که در جست‌وجوی راهی برای وصول به محیطی امن و فارغ از دروغ، ریا، تجاوز و بی‌عدالتی است و در این راه ازجان‌گذشتگی و ازمال‌گذشتگی را به تجربه می‌نشیند. چنین انسانی که اصطلاح روشنفکر را می‌توان بر او مترتب دانست آن گاه که استعداد عامه مردم را در درک آنچه هست و آنچه باید باشد نازل و ناتوان می‌یابد دچار تألم سیاسی و فرهنگی می‌شود و می‌کوشد که استعداد توده را تقویت بخشد و در این راه آنچه می‌تواند به کار او آید درک زبان توده است و توان برقراری ارتباط با آنان که مهم‌ترین آن زبان است و تجلی‌گاه زبان آثار ادبی و هنری است. روشنفکری که نتواند این ارتباط را فراهم کند و یا به درک زبان توده نایل نیاید عقیم می‌ماند و ناگزیر یا سکوت اختیار می‌کند و یا از رسالت انسانی خویش باز می‌ماند. از سوی دیگر چنین روشنفکری گاه به بی‌راهه کشیده می‌شود و سرخورده و بی‌پناه، به عنوان ابزاری در خدمت زورمداران زرمدار قرار می‌گیرد و در جهت تثبیت قدرت و نفوذ طبقه حاکم به تولید اندیشه می‌پردازد و هرچند گاهی هم گوشه چشمی به توده مردم داشته باشد از آنجا که نقش یک میانجی را ایفا می‌کند و حلقه اتصال متجاوزان و طبقه زورگوی با جامعه می‌شود اثرگذاری او در تقویت استعدادهای توده و آگاهی‌بخشی به مردم سست می‌شود.

با نگاهی به ادوار مختلف تاریخ ایران و تاریخ ادبیات ایران صف این دسته از

Archive of SID

www.SID.ir

روشنفکران را می‌توان تفکیک کرد. اگر در یک سوی شاعرانی چون فردوسی، ناصرخسرو، حافظ، عبید زاکانی و... را می‌بینیم در یک سوی دیگر با شاعرانی چون عنصری، منوچهری، امیرمعزی و... مواجهیم که هریک در جایگاه خود قابل بررسی و تأمل‌اند.

فراز و فرود آزاداندیشی

نمی‌توان انتظار داشت که شاعران پیشین وظیفه‌ای جز خلق و آفرینش در شرایط مبارزه با حکام جور و مبارزه اجتماعی را نداشته‌اند. آن گاه که روشنفکر شرایط اجتماعی را برای مبارزه مستقیم و رودررو فراهم نمی‌یابد و آن گاه که از جامعه واکنش منفی علیه حاکمان جور نمی‌بیند نمی‌توان نیز توقع داشت که شاعر یا نویسنده به عنوان روشنفکر زمانه خویش علم مبارزه را برافرازد و از طبقات مختلف اجتماع بخواهد که هم‌صدا و هم‌سو با او مبارزه خویش را بیاغازند و دادگری و آزادی را فراهم نمایند. و اصلاً آیا این طرز تفکر که شاعر روشنفکر علاوه بر مخالفت زبانی با دربندکنندگان آزادی انسان‌ها باید تعهد خود را در وجوه دیگری از جمله پیوستن به صف مبارزان و آزادی‌خواهان و دوشادوش آنان جنگیدن برای نیل به آزادی بیابد تلقی صحیحی است؟ آیا برای یک شاعر یا نویسنده روشنفکر همین بسنده نیست که به درکی عمیق از شرایط اجتماعی و شناسایی آنچه به شرف و عزت انسان مربوط می‌شود راه یابد و به وجهی نیکو تعهد انسانی خویش را در سایه هنر شاعرانه خویش عرضه نماید تا به این وسیله روح جمعی را در شناسایی عزت و شرف و آزادی همسو نماید و نوعی وحدت و اشتراک مساعی فراهم نماید؟ حال این وحدت و روح مشترک ممکن است در طول یک دهه ایجاد شود و گاه ممکن است قرن‌ها به طول انجامد. البته در این که در ذات هنر اعتراض و مقاومت نهفته است و هنرمند این اعتراض و مقاومت را پوشیده یا آشکار می‌نماید و به تحلیل و نقد مسایل سیاسی و اجتماعی می‌پردازد شکی نیست.

آنچه مسلم است این است که در اغلب متون ادبی شاعر و یا نویسنده به عنوان مصلح و روشنفکر زمانه خویش نصحیت می‌کند، از زندگی می‌گوید، امر می‌کند، نهی می‌کند، می‌آشوبد و بر می‌آشوباند، و تجربه خود را خالصانه در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. حال این تجربه گاه رو به کمال است و متعالی و گاه تجربه‌ای است خام که برای انسان امروز چندان مایه‌ور نیست

Archive of SID

www.SID.ir

و نمی‌توان به آن وقعی نهاد. البته انتظار نمی‌رود که ادبیات مانع خفتن شود و انقلابی بر پا کند، نمی‌خواهیم در پی واقعیت باشد، نمی‌خواهیم مبارزات چریکی را در پیش گیرد یا واژه‌ها در حکم سلاحی باشند و تصویرها جلوه‌هایی از نبرد؛ نمی‌خواهیم یکسره بوی سیاست از آن به مشام برسد. همین بسنده است که ادبیات همپای هنر به اصلاح درون بپردازد و اصلاح برون را به دیگران واگذارد. درون اصلاح شود، برون کار خود را می‌کند. اما آنجا که ادبیات به تخریب درون می‌پردازد سرافکندگی انسانیت انسان را به دنبال دارد. در این صورت نمی‌توان بر چنین ادبیاتی خرده نگرفت و در برابر آن سکوت اختیار کرد یا به جهت تصویرهایی که شاعر از طبیعت به وام گرفته و به وجهی احیاناً نکو سروده است اما از وجوه انسانی غافل بوده به احسنت و بارک‌الله شاعر پرداخت.

البته در این که هنرمند دید تازه خود را نسبت به زندگی و هستی در اثر خویش عرضه می‌کند و ناشناخته‌هایی را بازمی‌نماید و هر قدر هنرمند از جهان‌بینی وسیع‌تری برخوردار باشد به اندازه خویش به تفسیر خویش، زندگی و هستی می‌پردازد، شکی نیست ولی این یک قاعده کلی برای تمام شاعران نیست.

اغلب تصور می‌شود وظیفه‌ای را که سیاستمداران در برپایی اعتراض و انقلاب برای رهایی به عهده دارند به همان نسبت از هنرمندان و از جمله شاعران باید انتظار داشت یعنی انتظار می‌رود شاعر ـ هنرمند ـ در جریان انقلاب و رهایی بکوشد و احساسات آزادی‌خواهانه ولی پراکنده و مغشوش توده‌ها را به شیوه‌ای در خور و هنری نظام بخشد و حتی در راه انقلاب و آزادی جان خویش را پیش‌کش نماید. یعنی همان چیزی که در دوره مشروطه و در مقاطعی دیگر از تاریخ معاصر در ایران رخ داد. البته علت این طرز تلقی، فقدان تشکل‌های حزبی و سیاسی در ادوار تاریخ ایران بوده است.

نباید انتظار داشت که هر آزاداندیشی مبارز هم باشد. اگر در ادوار پیشین شاعران در زمره مبارزان سیاسی قرار نمی‌گیرند اما به این جهت نمی‌توان آنها را از زمره آزادی‌خواهان و آزاداندیشان خارج نمود. رسالت اجتماعی هنرمند ایجاب می‌کند که حوزه فکر و اندیشه خویش را در آفرینش هنری و ادبی خویش نمایان سازد و جامعه را در همسویی با مصالح اجتماعی منبعث از اندیشه متعالی خویش با خویش همگام سازد. شاعر و نویسنده آن گاه که به درک عمیق شرایط سیاسی و اجتماعی نایل می‌آید و محیط را بسته و دست خود را بسته و

Archive of SID

www.SID.ir

راه‌ها را بسته می‌بیند به اقتضای زمان و با بهره‌گیری از هنر خویش به احراز هویت و آزادی و اعتلای فرهنگی جامعه خویش دست می‌یازد و این در آثار شاعران و نویسندگان ایرانی پیشین اندک نیست.

وقتی می‌بینیم که در طول تاریخ ایران و بسیاری از کشورها، حکومت‌ها با خشونت به وجود می‌آیند، با خشونت قدرت را حفظ می‌کنند و با خشونت به سرکوب معترضان و فرونشاندن قیام‌ها اقدام می‌کنند برای آزادی‌خواهان ابتکار عملی نمی‌ماند. وقتی بیم جان و رعب و وحشت سر تا پای جامعه را می‌پوشاند آزادی‌خواه بدون اتکا به گروه و دسته‌ای خاص نمی‌تواند ساز مخالف بزند. شاید از این رو بوده است که آزادی‌خواهان راه رهایی از استبداد و چیرگی بر متجاوزان را اغلب در مبارزه و رویارویی آن هم بر اساس قدرت دیده‌اند و شاید اگر برای مثال اسماعیلیان و حسن صباح شیوه‌های چریکی و نظامی را در مقابله با حکومت‌های وقت اختیار می‌کنند از این جهت بوده است.

به نظر می‌رسد درد مشترک اغلب هنروران و شاعران و آزادی‌خواهان فقدان آگاهی توده‌ها بوده است. وقتی آگاهی نباشد بی‌باکی و دست شستن از جان آن هم در راهی نپوییده و نامعلوم معنایی نخواهد داشت. نیک به این جهت است که شعر اغلب شاعران ادوار پیشین نهیبی است برای بیداری توده‌ها. شاید تنها راه لزوم تغییر در نظم سیاسی و اجتماعی و تلاش برای وصول آزادی را در این می‌دانستند که باید ابتدا زمینه‌های لازم از حیث فرهنگی و سیاسی فراهم شود و جامعه به سطحی از آگاهی نایل آید تا به صورت خودجوش در جهت رسیدن به کمال مطلوب بکوشد.

آیا می‌توان گفت ادبیات تعلیمی مربوط به دورانی است که جوامع انسانی نیاز به امر و نهی و تعلیم و آموزش دارند. اخلاق و ارزش‌های اخلاقی چندان مورد توجه واقع نمی‌شود. تعلیم و تربیت یکی از نیازهای اساسی است و تربیت عمومی چندان که باید متعالی نشده است. برای مثال بسیاری از آثار ادبی ادوار پیشین از نوع ادبیات تعلیمی هستند این در صورتی است که هنرمند جامعه را مستحق دریافت چنین تعلیماتی بینگارد... اما وقتی ارزش‌های انسانی و تربیت اجتماعی رشد یابد آیا ادبیات تعلیمی کاربردی چون گذشته خواهد داشت؟ آیا نیاز جامعه هم‌چنان امر و نهی کردن‌های پیشین است که از سوی هنرمند و اندیشمند و روشنفکر به آنها تحمیل می‌شود و اصلاً آیا وظیفه هنر تعلیم و تربیت است؟ آیا در جوامع غربی که

Archive of SID

www.SID.ir

ارزش‌ها و معیارهای اخلاقی خاصی را پذیرفته‌اند و آنها را در حد متعالی می‌انگارند هنر تعلیمی جایگاهی دارد؟ در دوران مورد پژوهش، اندیشمندان و شاعران باید نقش روشنفکرانی را عهده‌دار می‌بودند که در حقیقت نماینده آگاهی مردم به شمار می‌آیند. آنان می‌توانستند زبان گویای اوضاع اجتماعی سیاسی روزگار خویش باشند. آنان با اتکا به آگاهی و توان اندیشه و هنر خویش یارای آن داشتند که مفاسد اجتماعی و سیاسی و حقایقی را که عموم مردم از آن غافلند شناسایی کرده و در آثار خویش منعکس سازند اما این که بسیاری از شاعران این وظیفه انسانی خود را رها کرده و به امیال و آرزوهای شخصی توجه کرده‌اند جای بسی پرسش و تعجب است. پروست می‌گوید: «کتاب مرا عینکی تلقی کنید که از پشت آن به بیرون می‌نگرید، و اگر این عینک به چشمانتان نخورد عینک دیگری برگزینید.» (ادوارد سعید، ۱۳۸۵، ۳۷) به راستی اگر بخواهیم آثار این دسته از شاعران را عینکی تلقی کنیم که از آن به بیرون بنگریم جز یک دنیای کوچک که خبری از آزادی و برابری و عدالت در آن نیست، و فقط عده‌ای قلیل در آن به سر می‌برند که از منافعی برخوردارند و از روابطی متقابل برخوردارند چیز دیگری می‌توان یافت.

مفهوم آزادی و آزاداندیشی

چیزی که هست آزادی مطرح در شعر و اندیشه شاعران پیشین محبوس بوده است در فضای محدود مجردات ذهنی که دست یافتن به آن آسان نمی‌نماید و آن هم در شرایطی است که لایه‌های سطحی اغلب در نظر گرفته می‌شوند و ریشه‌ها و عناصر درونی و راه‌های رسیدن به آن مغفول می‌مانند. پیچیدگی روابط و مناسبت‌های اجتماعی می‌طلبد که به همان نسبت به گونه‌ای پیچیده و عمیق به درون‌مایه‌های مسایل اجتماعی توجه شود و نوعی مطالعه علمی در عرضه آثار ادبی و هنری سرشته باشد اما این پیچیدگی حداقل درباره موضوعی چون آزادی در آثار هنروران چندان که انتظار می‌رود نمایان نمی‌شود. آنچه از آثار ادبی دوره‌های گذشته استنباط می‌شود بیشتر ارایه تجربیاتی است که هنروران در اثر تماس شخصی و تجربه فردی به فرازهایی از شناخت حقیقت، انسان و آزادی نایل آمده‌اند و از وجود یک روح جمعی حاکم بر آثار ادبی در حیطه آزاداندیشی که حاصل نوعی وحدت فکر و تعمق و اندیشه جمعی و

Archive of SID

www.SID.ir

حرکت گروهی یا دسته‌ای باشد چندان خبری نیست.(حاج سید جوادی، ۱۳۸۵، ۲۱۵)

«آزادی در اصطلاح قدما، به معنی دموکراسی و برابری نبوده بلکه رها شدن به معنی خام و ابتدایی آن بوده مثلاً آزادی این که بتواند از شهری به شهری برود یا ... چنان که در این بیت از عمادی شهریاری می‌خوانیم:

آزادی آرزوست مرا دیر سال‌هاست تا کی ز بندگی، نه کم از سرو و سوسنم»

(شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۷، ۱۰۳ و ۱۰٤)

یکی از مفاهیم آزادی نزد عرفا در مفهوم بندگی خداوند معنا می‌یابد که نشانه رهایی و آزادی انسان است:

خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد که بستگان کمند تو رستگارانند

(حافظ، ۳۱٦)

بر اساس این مفهوم، هرچه انسان در بندگی کامل‌تر باشد از تعلقات، دام و مکرهای درونی خویش رهاتر و آزادتر است:

سرم به دنیی و عقبی فرو نمی‌آید تبارک‌الله ازین فتنه‌ها که در سر ماست

(حافظ، ۱۰۷)

یا:

کیست مولا؟ آن که آزادت کند بند رقیت ز پایت بر کند

(مولوی، دفتر ششم، ٤٥٤٠)

آنچه در ادبیات کلاسیک از آزادی استنباط می‌شود همان است که در بندگی خدا معنا می‌یابد و از نظر مفهوم و بار معنایی با حریت یکی است. به این معنی که حریت معنایی بسیار وسیع‌تر و فراتر از آزادی دارد. حریت به معنی قطع رهایی و علاقه به هر آنچه غیر خداست و تسلیم مطلق و بی چون و چرا در برابر خداوند.

وابستگی و دل‌بستگی به هرچه که متعلق آن دنیا باشد از حریت به دور است. «رفع تعین و تعلق و وابستگی به خدایی که فراتر از دو عالم است عین حریت است، در این فرآیند انسان به خود وانهاده نیست و فردیت به مفهوم دخالت دادن عقل خود در امری که حکمی از پیش تعیین شده دارد دارای وجود خارجی نیست، حریت پیوستن به خداست و فراغت از هر چیزی که تعین و تعلیق به دنبال داشته باشد. با این تعریف حریت همان‌طور که صاحب لمعه

Archive of SID

www.SID.ir

می‌گوید نهایت تحقق عبودیت خداست و آن این است که انسان تعلق خاطر به هیچ چیزی که ماسوی الله است نداشته باشد، این فرد نباید خود بنده کسی و یا ملک دیگری باشد و این عین بندگی خداست که حریت است.» (آبادیان، ۱۳۸۸، ۹۸)

براساس همین مفهوم است که حافظ می‌گوید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

(حافظ، ۱۰۲)

و باز بر اساس همین طرز فکر است که حافظ مصلحت‌بینی را برای رند عالم‌سوز نفی می‌کند:

رند عالم‌سوز را با مصلحت‌بینی چه کار کار ملک است آن که تدبیر و تأمل بایدش

(حافظ، ٤٠٢)

زیرا مفهوم مصلحت‌بینی «در نظام سنت قدمایی ایران به مفهوم تدبیر و تأمل است در کار کشورداری، به عبارتی در سنت قدمایی مصلحت‌بینی امری بود که در حوزه سیاست عملی کاربرد داشت.» (آبادیان، همان، ۱۸۵)

آزاداندیشی یا مقاومت

اگر ادبیات آزاداندیشی را همپای ادبیات مقاومت و پایداری بدانیم می‌توان چنین اظهار داشت که هر دو نوع که در چهارراه تفکر و اندیشه به یک دیگر می‌رسند و واحدی مشترک می‌یابند وجه «اعتراض» یکی از وجوه ممیزه آنها از سایر انواع ادبی است. در این دو نوع ادبی، اعتراض به وضع موجود و واقعیت‌های پیرامونی هنرمند، وجه غالب اثر هنری است. در این صورت هنرمند نسبت به آنچه در عالم واقعیت هست و مطلوب نظر او نیست معترض است.

او از این که بی‌عدالتی‌ها و آلودگی‌ها و مفسده‌های اجتماعی، اخلاقی و دینی و سایر انحرافات را می‌بیند به ستوه می‌آید و آنها را برنمی‌تابد و در اثر هنری خویش به انعکاس آن می‌پردازد. البته وجه دیگری از این انواع مشترک ادبی را می‌توان قایل شد و آن اعتراض نسبت به تجاوز خارجی و یا استبداد داخلی است. در آثار منظوم کلاسیک البته می‌توان وجوه مختلف اعتراض‌ها و نفی واقعیت‌های موجود را در آثار شاعران یافت.

«برادسکی»(J. Brodsky) می‌گوید: «هنر، شکلی از مقاومت در برابر نقص واقعیت است.»(برادسکی، ۵۵)

Archive of SID

www.SID.ir

بر این اساس هر اثری که مفهوم هنر را در خود نهفته داشته باشد و یا عنوان هنر را بتوان به آن اطلاق نمود فی‌نفسه از مصادیق مقاومت وآزاداندیشی محسوب می‌شود. زیرا در این صورت هنرمند سعی دارد جهانی برای خود بیافریند که با عالم واقع همسان و همتراز نیست و چون از دنیای واقع گریزان است و از آن نفرت دارد، سعی دارد عالمی دیگر که پرورده و برساخته اوست خلق کند و آسایش خود را در آن ببیند و دیگران را نیز به آن دعوت نماید. این نفرت و گریز از واقعیت موجود، هنرمند را در رویارویی با آن برمی‌انگیزد. این رویارویی، گاه در آثار حماسی نمایان می‌شود و آثار حماسی آینه تمام‌نمایی از جدال هنرمند با واقعیت‌های موجود می‌شود چنان که «ایلیاد داستان دلاوری‌های خشم‌ناک و تا حدی غیر انسانی آشیل را بیان می‌کند و ادیسه سرگذشت بازگشت اولیس خردمند، چاره‌جویی دلیر است که از میان توفان‌های بلا و به رغم دشواری‌هایی که خدایان در سر راه او قرار می‌دهند، راه خود را باز می‌یابد، بدین‌گونه هر دو داستان شرح تلاش انسان است؛ انسان دلاور و انسان هوشیار که برای بقای خویش حتی با اراده خدایان هم باید پیکار کند.» (زرین‌کوب، ۱۳۸۷، ۸۷)

و یا در شاهنامه فردوسی جدال همیشگی نیکی و بدی، نور و ظلمت و انسان با دیو، و ایران با توران نمایانگر چنین دیدگاهی است. آیا جز این است که فردوسی رستم را می‌پروراند تا انسان برتر، یعنی انسانی‌که دست‌یافتنی نیست ولی آرزوی دیرینه انسان است را در وجود او به نمایش گذارد. آیا جز این است که رستم حتی در نبرد خویش با اسفندیار برای حفظ آیین پهلوانی که از اصلی‌ترین معیارهای آن آزادی و آزادی‌خواهی است به انواع ترفندها دست می‌یازد تا آزادی و آزادمنشی خویش را فدای خودکامگی و قدرت‌طلبی حتی افرادی چون اسفندیار که هوشیارانه می‌گوید:

چه باید مرا جنگ زابلستان — و گر جنگ ایران و کابلستان
مبادا چنین هرگز آیین من — سزا نیست این کار در دین من
که ایرانیان را به کشتن دهم — خود اندر جهان تاج بر سر نهم
تو را گر همی یار باید بیار — مرا یار هرگز نیاید به کار
مرا یار در جنگ یزدان بود — سروکار با بخت خندان بود

نمی‌کند.

Archive of SID

www.SID.ir

اما آنچه بیش از هر چیز اعتراض شاعران را در دوره کلاسیک به دنبال داشته است، انحراف‌هایی سیاسی، اجتماعی، دینی و اخلاقی و فکری بوده است.

شاعرانی چون ناصرخسرو، سنایی، مولوی، سعدی، حافظ و عبید زاکانی بیش از دیگران به این گونه انحراف‌ها اعتراض کرده‌اند. ناصرخسرو به عنوان شاعری استوار در اندیشه و خرد که خانمان و هستی خویش را بر سر خرد و مذهب خویش نهاد پیوسته می‌خواهد انسانیت انسان را فرا یاد او آورد، به او آگاهی بخشد و او را از انحرافات اخلاقی، عقیدتی و فکری برهاند. «اندرین روزگار غائب خلق روی از دین گردانیده‌اند و بازار حکمت کاسدست و مزاج اهل شریعت فاسد است.»(ناصرخسرو، ۱۳۵۳، ۳) اعتراض او به غفلتی است که انسان زمانه او را به خواب فرو برده است و می‌خواهد با نهیبی تند او را از تن‌پروری بهائم‌وار به خردپروری و حق‌اندیشی رهنمون شود. او حتی ستایشگر متجاوزان را نهیب می‌زند و منش آنان را برنمی‌تابد و به طعنه هنری خاص خویش به آنها گوشزد می‌کند:

چون خصم سر کیسه رشوت بگشاید　　در وقت شما بند شریعت بگشایید

(ناصرخسرو، ٤٤٧)

و یادآور می‌شود که:

من آنم که در پای خوکان نریزم　　مر این قمیتی درّ لفظ دری را

(ناصرخسرو، ١٤٣)

بنابراین ناصرخسرو به ستیز با رسم دیرینه مداحان برخاسته و فریاد اعتراض او در سرتاسر تاریخ ادب و اندیشه ایرانی طنین‌انداز می‌شود. به اوضاع مذهبی جامعه خرده می‌گیرد و از رواج جهل و هرج و مرج و دروغ و بهتان که مرسوم جامعه شده انتقاد می‌کند. او روشنفکری است که از ناآگاهی عامه زمانه خویش رنجور است و تلاش خود را جهت بیداری خلقی که به زعم او «خوک رمه»(٤٦٧)، «مردم بی‌سر»(١١٩)، «مستان بی‌هوش»(١٠٦) و... هستند مصروف می‌دارد. «با همه وظیفه‌ای که شاعر در ارشاد مردم برای خود قایل بود در برابر ایشان قیافه ناصحی عبوس و تندخو به خود می‌گیرد و با لحنی تلخ از آنان یاد می‌کند که ناشی از سوانح حیات و دل‌آزردگی اوست و نیز بر اثر کوشش‌های ناکامیابش.» (یوسفی، ١٣٥٦، ٢٥٣)

این که ناصرخسرو آشکارا می‌سراید:

Archive of SID

www.SID.ir

من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قمیتی درّ لفظ دری را

نشان از رشدی است از روشنفکری و روشنگری که در وجود او ریشه می‌دواند و حقیقتی است که به نکویی شاعر قرن پنجم به ضرورت آن پی می‌برد ولی علت این که شاعران هم‌عصر او و شاعران ادوار پس از او اغلب به چنین بلوغی از آزادی و آزاداندیشی نمی‌رسند ریشه در بسیاری مسایل دارد که از آن جمله عدم روح روشنگری و آزاداندیشی در وجود این دسته از شاعران است. یعنی در قرن پنجم به خوبی شاعر دریافته است که مدح شاهان و امیران امری قبیح است و دون شأن انسان آزادی‌خواه و آزاداندیش است اما بسیاری از شاعران این امر قبیح را مرتکب می‌شوند و بدان می‌بالند. به همین جهت است که براهنی درباره او چنین می‌گوید: «آدمی مثل ناصرخسرو، دینامیسم زبان بازیافته خود را در خدمت تحرک سیل‌آسای خرد روشنگرای خویش گذاشت و به همین دلیل، تا حدی، اولین روشنگر اصیل ایرانی بعد از حمله اعراب است که در برابر تاریخ، نوعی ضد تاریخ، از طریق خرد تعالی‌جوی خویش پدید آورده است. شعله اعتراض او گرچه در اشخاصی چون حافظ تا حدودی گرفت ولی باید گرفتن ناخودآگاهانه سخن او را پس از هزار سال، در شعر دوران مشروطیت، به ویژه در رفتار ضد تاریخی نیما دید. شاعری که مدح می‌گوید، اگر آگاهانه مدح گفته باشد، تاریخ معاصر خود را پذیرفته است. منوچهری و فرخی پذیرفته بودند. ناصرخسرو نپذیرفته بود و شاعران روشنفکر معاصر جهان، تا حدی همگی ضد تاریخ هستند و حتی تا حدی می‌توان گفت که در عصر حاضر، شاعر اصیل و متعهد کسی است که ضد تاریخ باشد و در واقع بکوشد تاریخ دیگری که در جهت مخالف تاریخ حاضر باشد، بسازد.»(براهنی، ۱۳۷۱، ج ۱، ۲۴۷)

سعدی نیز در بوستان نفرت و گریز خود از واقعیت موجود را به گونه‌ای دیگر ابراز می‌دارد و عالمی دیگر خلق می‌کند که می‌توان آن را مدینه فاضله سعدی دانست. او از زمانه خویش که آکنده از زشتی و تباهی و شقاوت است دچار تألم و اندوه می‌شود. بیداد و ستم را حتی از سلطان ناروا می‌داند و نیکی به مردم را شرط عدالت و اصل اساسی کشورداری را رضایت مردم می‌انگارد. جهان مطلوب او حاصل تجربیات و سرگذشت‌هایی است که در طول سالیان دراز بر شاعر گذشته است. او توجه به دین و رعایت دستورهای الهی را یکی از لوازم اصلی برای وصول به حقیقت انسانی می‌داند که تکیه بر آن انحراف‌ها را پیشگیری می‌کند و آدمی را در جاده بندگی و عدالت‌پیشگی نگاه می‌دارد. او بیش از هر چیز ستایشگر دادگری

Archive of SID

www.SID.ir

است و بوستان او آینه تمام‌نمایی از ستیز دادگری و بیداد است. در آغاز باب اول از بوستان گویی صحبت را بر تمام شاهان و مستکبران تمام کرده و از زبان انوشیروان علاوه بر آن که شرایط حکومت‌داری را اعلام می‌نماید مردم را از شرایطی که در جامعه باید حاکم باشد می‌آگاهاند:

شنیدم که در وقت نزع روان، به هرمز چنین گفت نوشیروان
که خاطر نگهدار درویش باش نه در بند آرایش خویش باش
نیاساید اندر دیار تو کس چو آسایش خویش جویی و بس
نیاید به نزدیک دانا پسند شبان خفته و گرگ در گوسفند
برو پاس درویش محتاج دار که شاه از رعیت بود تاجدار
رعیت چو بیخند و سلطان درخت درخت ای پسر باشد از بیخ، سخت
مکن تا توانی دل خلق ریش وگر می‌کنی، می‌کنی بیخ خویش
اگر جاده‌ای باشدت مستقیم ره پارسایان امید است بیم
طبیعت شود مرد را بخردی به امید نیک و بیم بدی
گرین هر دو در پادشه یافتی در اقلیم و ملکش پنه یافتی
که بخشایش آرد بر امیدوار به امید بخشایش کردگار
گزند کسانش نیاید پسند که ترسد که در ملکش آید گزند
و گر در سرشت وی این خوی نیست در آن کشور آسودگی روی نیست
اگر پای‌بندی رضا پیش گیر وگرنه سواره سر خویش گیر
فراخی در آن مرز و کشور مخواه که دلتنگ بینی رعیت ز شاه
ز مستکبران دلاور بترس از آن کو نترسد ز داور بترس
مگر کشور آباد بیند به خواب که دارد دل اهل کشور خراب
خرابی و بدنامی آید ز جور رسد پیش بین، این سخن را به غور
رعیت نشاید به بیداد کشت که مر سلطنت را پناهند و پشت
مراعات دهقان کن از بهر خویش که مزدور خوشدل کند کار بیش
مروت نباشد بدی با کسی کزو نیکوی دیده باشی بسی

(سعدی، ۳۰۹)

Archive of SID

www.SID.ir

سعدی اگر مدح سلاطین و حکام کرده در کنار آن چون دوره مغـول را درک کـرده هـم می‌سراید:

دل ضـــعیفم از آن کـــرد آه خـــون‌آلـــود کـه در میانـه خونابـه جگـر مـی‌گـشت

سعدی اگرچه در برهه‌ای می‌زید که گرایش‌های اشراقی و شهودی و عرفانی وجه غالب اغلب شاعران است و آن هم بی‌تأثیر از حمله ویرانگر مغولان نبود و هرچند شاعری است کـه برکنار از مد زمانه خویش یعنی اندیشه اشراقی نیست ولی او را یک عارف و صوفی نمی‌تـوان قلمداد کرد بلکه چنان که بدیع‌الزمان فروزانفر اظهار می‌دارد سعدی در سلک صوفیان دینداری است که به ترکیبی از دین و عرفان باور دارند. در کنار آن از مسایل اخلاقی، سیاسـی و علمـی غافل نمانده و آثار او گویای بهره‌مندی از اندیشه‌ای دوسویه است یعنی رسـتگاری انـسان بـر پایه معیارهای اجتماعی او که البته از راه توجه به درون و فراغت از بیرون می‌گذرد.

اما به رغم بینش عدالت‌جویانه و آزادی‌محور پاره‌ای از شاعران نمی‌توان انکـار کـرد کـه محیط بسته و تنگ جوامع پیشین مجالی گسترده‌تر و مطلوب‌تر از آنچه بوده‌اند بـاقی نگـذارده است. در نتیجه شعاع عمل این دسته از شاعران تنگ بود و بر این اساس نمـی‌توانـستند عامـل فکری تأثیرگذار و پیشرو در مبارزات اجتماعی باشند و بر پایه آن به تشکیل گروه‌ها و احـزاب همت گمارند.

زیرا چنان که می‌دانیم مخاطبان این دسته از شاعران حداقل توده وسیع مردم نبودند تـا از طریق تضارب افکار به یک تأثیرگذاری مداوم و فراگیر و در عین حال غیر مستقیم نایل شوند. البته این امر تا حدودی به روحیه خود شاعر بازمی‌گردد. چنان که بـسیاری از شـاعران در پـی تأثیرگذاری مبسوط در جامعه نبوده‌اند و فقط تعداد قلیلی از شاعرانند که به تأثیر اندک خود در محیط و اجتماع قانع نیستند.

آنچه گفته آمد معطوف بود به شاعرانی که در راه آزادی و آزاداندیـشی دغدغـه خـاطری داشته‌اند و نسبت به آنچه در زمانه آنها رخ می‌داده بی‌تفاوت نبوده‌انـد، امـا در همـین‌جـا لازم است از شاعرانی که نقطه مقابل شاعران مورد اشاره بوده‌انـد نیـز ذکـری بـه میـان آیـد. یعنـی شاعرانی که جز مدح ممدوح و خوش‌آمد و اطاعت محض از سلطان و امیـر و وزیـر و مفتـی و... همتی و هدفی نداشته‌اند. جز انگیزه دریافـت صـله بیـشتر چیـزی آنهـا را بـه شـاعری وا نمی‌داشته است. اینان اگر دنیایی را در آثار خویش خلق کرده‌اند نه برساخته ذهن و میل باطنی

Archive of SID

www.SID.ir

آنها بوده است بلکه آنچه را که دیگران خواسته‌اند و بر آنها دیکته کرده‌اند در آثار خویش منعکس کرده‌اند. و گویی این باور همگانی و شایع است که عنصرالمعالی صاحب کتاب قابوس‌نامه می‌گوید: «اما بر شاعر واجب است که از طبع ممدوح آگاه بودن و بدانستن که وی را چه خوش آید، آنگه وی را (چنان) ستودن که تا آن نگویی که خواهد تو را آن ندهد که تو خواهی.»

اگر هم به غیر از خواسته دیگران شعری سروده‌اند و از زاویه دید خویش به هستی نگریسته‌اند هستی را فقط در زلف یار دیده‌اند و آن را به معشوقی محدود دانسته‌اند که...(البته نباید از نظر دور داشت که همین درباریان بودند که بستر شعر و شاعری را توسعه بخشیدند و به واسطه تشویق و ترغیب آنان بود که شاعران به خلق آثاری ماندگار همت گماردند به طوری که از زمانی که حمایت این طبقه از شعر و شاعری تنزل یافت جز معدودی که حکم استثنا دارند هیچ اثر ادبی فاخری خلق نشد.)

دنیایی که اینان ترسیم کرده‌اند هیچ گونه بلوا و آشوبی ندارد. جز سرخوشی و سرمستی و سرسبزی چیزی در آن مشاهده نمی‌شود گویی همه جا عدالت گسترده است و مردم در امن و آسایش کاملند. اصلاً حضور مردم در آثارشان جایی ندارد و صد البته با تأسف باید اذعان داشت که تعدادشان اندک نیست.

اگر بپذیریم که تلاش شاعران و هنروران پیشین بخشی به اقتضای نان و تلاش برای معاش بوده است و از این رو خود را به دام گسترده دربار انداخته‌اند در این صورت پذیرفته‌ایم که شاعر و هنرمند نه تنها روشنگری را اصل اساسی قرار نداده‌اند بلکه در شیپور متجاوز دمیده‌اند و روحیه مبارزه و نبرد با زورمداران زرمدار را از آنان ستانده‌اند. البته در روزگار گذشته محیط اجتماعی شاعران را جامعه‌ای بی‌سواد و یا کم‌سواد تشکیل داده بود که به تناسب آن ضعف فرهنگ و اندیشه در آن بیداد می‌کرد. در نتیجه جامعه از تبادل اندیشه‌های سیاسی اجتماعی و فرهنگی برکنار بود و جامعه پیشرفته و مترقی وجود نداشت تا نماد تعالی و تقلید قرار گیرد و نهیبی باشد بر غفلت جامعه. معمولاً حضور احزاب و دسته‌های سیاسی زمانی رخ می‌نماید که جامعه از نوعی ترقی فرهنگ و تلاش برای تجدد و رسیدن به کمال مطلوب برخوردار باشد اما در آن روزگاران از این گونه احزاب و دسته‌های سیاسی به مفهومی که امروز آن را شاهدیم وجود نداشت و اگر گروهی علیه حکومت وقت هم‌نظر می‌شدند و

Archive of SID

www.SID.ir

آشوبی به راه می‌انداختند نه برای آن بود که جامعه را از یوغ متجاوزان انسانی رهایی بخشند بلکه برای در دست گرفتن قدرت بود. در نتیجه در چنین جامعه‌ای روشنفکران ـ شاعران ـ که باید حافظ و ناظر مصالح و منافع عمومی باشند چون زمینه را مهیا نمی‌بینند و کسی را همسوی خویش نمی‌یابند تغییر رویه می‌دهند و مصالح و منافع طبقه حاکم زورگو و متجاوز را به هزاران دلیل دیگر از جمله این دلیل اصلی خلق آثار خویش می‌انگارند.

از دیوان اشعار شاعری چون منوچهری چه برمی‌آید جز شراب و نشاط و عشقی که از نوع افلاطونی هم نشانی ندارد. نه از تعلیم در دیوان او خبری هست و نه از انتقاد، نه از سیاست سخنی به میان آورده و نه ردپایی از اجتماع درآن دیده می‌شود هر چند استاد فقید دکتر زرین‌کوب او را تبرئه می‌کند(زرین‌کوب، ۱۳۷۰، ٦٧) اما این رأی درباره منوچهری جز تبرئه کردن او و وسمه بر ابروی کور کشیدن نمی‌تواند بود.

این در حالی است که منوچهری در یکی از مقاطع حساس تاریخ ایران می‌زیسته است یعنی در دوره حکومت محمود غزنوی و لشکرکشی‌های او به هند و قتل عام قرامطه و نفوذ سیاسی خلفای عباسی در ایران و... او دوره محمد و مسعود غزنوی را نیز درک کرده اما آنچه دغدغه همیشگی او در طول این ایام است شراب است و هراس دارد از آن که مبادا از او دریغش دارند، چنان که حتی می‌خواهد پس از مرگ با شرابش بشویند:

آزاده رفیقان منا! من چو بمیرم — از سرخ‌ترین باده بشویید تن من
از دانه انگور بسازید حنوطم — وز برگ رز سبز ردا و کفن من
در سایه رز اندر، گوری بکنیدم — تا نیک‌ترین جایی باشد وطن من
گر روز قیامت برد ایزد به بهشتم — جوی می پر خواهم از ذوالمنن من

(منوچهری، ۷۸)

فرخی اگر می‌سراید:

گل بخندید و باغ شد پدرام — ای خوشا این جهان بدین هنگام
چون بناگوش نیکوان شد باغ — از گل سیب و از گل بادام
همچو لوح زمردین گشته است — دشت همچون صحیفه رزخام
باغ بر خیمه‌های دیبا گشت — زندوافان درون شده به خیام

(فرخی سیستانی، ۱۸۵)

Archive of SID

www.SID.ir

از آن روی است که دردی ندارد یا دردی هم اگر در او باشد از جنس مردم نیست. اگر عینک خوش‌بینی و سرخوشی بر چشم دارد بدان جهت است که «بیست غلام سیمین‌کمر از پس او برنشستندی.»(نظامی عروضی، ۱۳٦۹، ٤۰)

انوری ـ پیامبر ستایشگران (زرین‌کوب، ۱۳۷۰، ۱۷۹)ـ است که زرین‌کوب درباره او چنین گوید:

«سخن‌شناسان گذشته انوری را مثل فردوسی و سعدی از پیامبران شعر فارسی شمرده‌اند، اما درحقیقت اگر وی به سبب قدرت خیال و لطافت بیان در خور چنین عنوان ستایشی هم باشد پیامبری است که گویی تقریباً در همه عمر جز ستایش و نکوهش چیز دیگری بر وی الهام نشده است. دیوان انوری که شامل آیات اوست سراسر آکنده است از مدح و هجا و اگر از اخلاق و غزل نیز در آن نشانه‌ای هست فراوان نیست... .» (همان، ۱۷۹) اما زندگی این پیامبر ستایشگران نیز خود در همین گونه ماجراها گذشته است و در این چنین زندگی، خیلی کم فرصت آن یافته است که بیرون از این دنیای محدود خویش ـ فارغ از دنیای حرص و غضب و شهوت ـ با روح و دل خویش خلوت کند و از آن اندیشه‌ها که برای امثال ناصرخسرو و سنایی پیش می‌آمد چیزی به خاطر بگذراند. زندگی او زندگی یک بازرگان جهانجوی بود که جز اندیشه و سخن متاعی نداشت و آن را نیز به هر کس بیشترش می‌خرید می‌داد. این زندگی او را در ظلمت خورد و خواب خشم و شهوت غوطه‌ور می‌کرد، و اگر گاه صدای وجدان او برمی‌آمد صدایی ضعیف، محدود و خاموش بود.»(همان، ۱۷۹)

چنین ادبیاتی سرشار است از مصلحت‌اندیشی، دروغ و فریب که جز گمراهی مخاطبان و خواباندن جامعه چه می‌تواند بود؟ حال آن که هدف ادبیات چیز دیگری است.

حتی اگر در دوران پیشین نقدی هست و نظری، و اگر تعهدی برای شاعر قایل می‌شویم، در این وادی حرکت و زندگی و سرزندگی وجود ندارد. توجه به درون و عدم پویایی و حرکت در شعر و ادب کلاسیک را شاید بتوان نوعی مسامحه و پذیرش متجاوز دانست که سایه آن بر گستره ادب کلاسیک ما سنگینی می‌کند.

قطران تبریزی مداحی است که بیماری نقرس خویش را از عطایای شاه اران می‌داند نمی‌داند از درد خویش شکایت کند یا از عطایای سلطانی شکر.

زرین‌کوب می‌گوید:

Archive of SID

www.SID.ir

«قصیده‌سرایی این ستایشگران شعر و شاعری را اندک‌اندک سخت بی‌قدر کرد و شاعران را تا حد گدایان کوی پایین آورد.»(زرین‌کوب، ۱۳۷۰، ۱۸۰)

شاعر در دوره‌های پیشین به ویژه در مقاطعی خاص، از خلوص انسانی برخوردار نیست، بر حسب انگیزه‌ای درونی که جان‌مایه آن وجهی انسانی است به شاعری نپرداخته، در دفاع از مردم و میهنش سخن نگفته، از آرزوی برآمده یا برنیامده آنان حرفی نزده و چون خود را در بند هزاران دام و دانه دنیایی کرده است نمی‌تواند خود را آزاد کرده و به عنوان انسانی آزاد به هستی و آمال انسانی انسان بیندیشد و بر پایه آن با شهامت سخنی گوید و شأن انسانی خویش را بازنماید.

نقاط ضعف، باورهای غلط، درماندگی‌ها و محدودیت‌های زمانه، مسایل روانی در بطن جامعه، و ... مسایلی هستند که در شعر و اندیشه شاعران مورد بحث مورد شناسایی واقع نشده‌اند و به طوری که از آثارشان بر می‌آید قصد شناسایی هم نداشته‌اند. شاعری که هر لحظه خود را به دام شاهی می‌اندازد تا غرایز نفسانی خویش را تأمین سازد نمی‌تواند مراقب زمانه باشد و آنچه را بایسته جامعه است بیندیشد و بیان دارد. بلکه آشکارا خود را اسیر بازی قدرت کرده و دخالت و واکنش او در امور مشروط به تأیید هیأت حاکم خواهد بود.

درست است در گذشته روشنفکری به مفهومی که امروز رایج است وجود نداشته اما شاعران را می‌توان در زمره روشنفکران آن روزگاران قلمداد کرد. و باز پذیرفتنی است که در میان روشنفکران انحراف و یا عدم توجه به مسؤولیت‌های فردی و اجتماعی وجود دارد اما حتی در روشنفکران منحرف نوعی توجه به موقعیتی بهتر، فردایی مطلوب‌تر و جامعه‌ای که در آن رنجی نباشد وجود دارد، ولی از روحیه بسیاری از این شاعران نه باورهای ایدئولوژیک و مذهبی و عقاید فلسفی بر می‌آید، نه قضاوت‌های منصفانه و نه اخلاقی جهان‌شمول. به این جهت است که اندیشه غیر انتقادی و جزم‌گرایانه افراطی آنان مورد پرسش و انتقاد است.

البته نمی‌توان انتظار داشت که شاعران در همه مقاطع و در همه شرایط سینه سپر کنند و در برابر حکام جور بایستند و رویاروی آنان اعتراض کنند، فریاد برکشند و انتقاد نمایند. بدیهی است این امر مشکل است و به طور مستقیم نمی‌توان چنین کرد، مگر در مقاطعی که پایه‌های حکومت دچار تزلزل می‌شده و اختیار از کف حاکمان و صاحبان قدرت خارج می‌شده و یا شاعری در پناه درباری دیگر قرار می‌گرفته و... .

Archive of SID

www.SID.ir

نظامی عروضی درباره عنصری گوید:

بسا کاخا که محمودش بنا کرد — که از رفعت همی با مه مرا کرد
نبینی زان همه یک خشت بر پای — مدیح عنصری ماندست بر جای

لبیبی درباره عنصری گوید:

گر فرخی بمرد چرا عنصری نمرد — پیری بماند دیر و جوانی برفت زود
فرزانه‌ای برفت و ز رفتنش صد زیان — دیوانه‌ای بماند و ز ماندنش هیچ سود

(زرین‌کوب، ۱۳۷۰؛ ۵۳)

در دوره‌های بعد به ویژه پس از حمله مغول اوضاع دگرگون می‌شود در نواحی مختلف ایران مدح ممدوح و درباریان شعردوست و شاعرپرور دچار نوسان‌هایی است اما در دوره شاه عباس اول که باز سعی می‌شد شیوه پیشینیان احیا شود یکی از شاعران دربار شاه عباس وقتی از همراهی شاه که به شکار می‌رفته باز می‌ماند چنین می‌سراید:

سحر آمدم به کویت به شکار رفته بودی — تو که سگ نبرده بودی به چه کار رفته بودی[1]

زرین‌کوب می‌گوید:

«اما مقدمه قصیده هرچه بود نتیجه آن همواره ستایش ممدوح و دعای دولت او قرار می‌گرفت. در مسایل اخلاقی و اجتماعی اگر هیچ سخن می‌رفت به ندرت بود. اما در این مورد شاید چندان ایرادی بر این شاعران نباشد. از آن که در آن روزگاران ارباب ذوق و قریحه جز در نزد سلاطین و امرا برای هنر خویش خریداری نمی‌یافتند و از طرف مردم تشویق و حمایت نمی‌شدند. به همین جهت برای کسب معاش شاعری را وسیله کردند و قصایدشان هم اگر از جهت معنی چندان چیزی ندارد از لحاظ روانی و روشنی بیان در اوج عظمت است و بدون تردید... .»(زرین‌کوب، ۱۳۷۰، ۵۲)

از علل اصلی چنین شرایطی در دوران گذشته فقدان توجه انسان به سرنوشت خویش و عدم قانون‌مداری و برخورداری انسان از حقوق اولیه انسانی بود. این امر اصلی‌ترین مشکل ایرانیان در طول تاریخ گذشته بوده است و آنچه دوره کلاسیک و سنتی را از دوره معاصر جدا

۱ـ عده‌ای این شعر را به شاطر عباس صبوحی و برخی به سگ لوند نسبت داده‌اند.

Archive of SID

www.SID.ir

می‌کند طبعاً همین عوامل است. اگر امروز حقوق مدنی، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، نهادهای اجتماعی، ارزش‌های انسانی، فرهنگ خودی و غیرخودی، مشارکت افراد در تعیین سرنوشت خویش و... تعاریف خاص را دارد در گذشته خبری از این موضوعات وجود نداشت تا چالش‌ها و تضارب فکری و اندیشه‌ای را ایجاد کند تا از درون آن محدودیت‌ها و نارسایی‌هایی سیاسی و فرهنگی شناسایی شود و بر اساس آن اقتضائات زندگی ارزیابی و تبیین گردد. هرچند همواره ادعا کرده‌ایم و قطعاً چنین است که ادبیات گذشته آینه تمام‌نمای فرهنگ، اندیشه و ارزش‌ها و گرایش‌های فرهنگی ماست اما در همین ادبیات محدودیت‌ها و ناگفته‌های بسیاری هست که چندان که باید موشکافانه و منتقدانه با آن برخورد نکرده‌ایم.

در ادوار گذشته قدرت طبقه حاکم اصل اساسی دانسته می‌شد و قداست و فره پادشاهی یعنی همان نیروی معنوی پادشاه حق مطلقی بود که تعرض به آن از سوی کسی پذیرفتنی نبود. بنابراین اغلب شاعران از راه نوعی تمکین به فره پادشاهی نگریسته‌اند و گاه سعی داشته‌اند خود را در این معنویت و اعتبار سهیم کنند از این رو آثار خویش را با هدف تحکیم پایه‌های حکومت و نظام سلطه عرضه کرده‌اند. بسیاری از شعرهای شاعران پیشین دعوت به تسلیم و رضاست. شاعر علاوه بر آن که خود به شرایط موجود گام نهاده است در تأیید کسانی که چنین شرایطی را فراهم آورده‌اند مخاطب را با خود هم‌سو می‌نماید و گویی متجاوز را بر بی‌عدالتی او صحه می‌نهد و او را بر ادامه روندی که اختیار کرده است بر می‌انگیزد.

قبول سرنوشت درون‌مایه اصلی و عنصر محوری شعر و اندیشه ایرانی در ادوار پیشین بوده است که در تفکرات فلسفی و عرفانی پیشین مورد تأیید و تأکید واقع می‌شود. پافشاری شاعران از قبول سرنوشت گاه جنبه افراطی به خود می‌گیرد و همه چیز را متأثر از آن تعبیر می‌کنند. در تفکر اشعری جبرگرایی از ارکان اصلی تفکری است که مدت‌های مدید اندیشه و هنر ایرانی را متأثر کرده است. بر پایه این تفکر قبول سرنوشت پیوسته مورد تأکید قرار گرفته و متولیان آثار ادبی نیز بنا به اعتقاد راسخ به آن در ترویج این تفکر کوشیده‌اند و آن را نسل به نسل در روح و روان ایرانی دمیده‌اند و او را از حرکت و جوش و خروش باز داشته‌اند و نه تنها خفتگان را از خواب بیدار نکرده‌اند بلکه بیداردلان و اندیشه‌وران را نیز به پذیرش آن سوق داده‌اند و آهنگ و لالایی آن را برای خفتن و غفلت نواخته‌اند.

Archive of SID

www.SID.ir

نتیجه

بدون شک در میان شاعران پیشین آزادیخواهی و آزاداندیشی به گستردگی آن‌چه امروز رایج است اعتبار نداشته است. به بیان دیگر، با وجود گستره بی‌نظیری که در شعر شاعران کلاسیک وجود داشته است و به رغم آن که در کوتاه‌ترین زمان شعر فارسی مراتب کمال و تعالی هنری را درنوردید، اما پاره‌ای از مفاهیم و دایره لغوی و معنای برخی کلمات به تناسب شرایط سیاسی و اجتماعی در تنگنایی و محدودیت باقی ماند. البته علل بی‌شماری بر این موضوع می‌توان قایل شد، اما بیش از هر چیز از قرن سوم تا ششم به واسطه اقتدار حکومت‌ها شاعران بزرگ عمدتاً در دربار زیسته‌اند در نتیجه صنعت مداحی و روح تملق و چاپلوسی بسیاری از آنان را مجال توسع اندیشه و جولان فکر در چون و چرا در امور هستی و مملکت را نمی‌داد. پس از این مرحله که شعر از دربار خارج شد و شاعران بزرگ غیردرباری چون نظامی گنجوی و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در قرن ششم و هفتم ظهور کردند گستره اندیشه و هنر شاعرانه وسیع‌تر شد و روح آزادگی در نگاه به هستی و انسان در شعر دمیدن گرفت و از این پس شاعران به نگاهی عمیق‌تر، تازه‌تر و انتقادی‌تر به هستی نگریستند.

شعر سخن گفتن است و سخن گفتن در تضاد مستقیم است با سکوت. اما گاه سخنی گفته می‌شود که به سکوت بیشتر مانند است. در طول تاریخ ایران، آنان که سخنی داشته‌اند و از سر درد فریادی برآورده‌اند به سکوت محکوم شده‌اند و آنان که سخنشان مساوی با سکوت بوده است و سخنشان مهر تأیید بر ظلم حاکمان جور بوده است اجازه گفتن داشته‌اند، ولی به قدری دمشان سرد بوده است که در کسی اثر نکرده و کسی را باورمندی نیفزوده است.

در این میان شعر بیش از هر سخنی در فریاد و سکوت نقش‌آفرینی کرده است. سکوت از آن روی که در گذشته ادبی و سیاسی ایران، از آن اغلب به عنوان ابزار تبلیغاتی حکومت‌ها استفاده می‌شده است و برخی شاعران در نقش رسانه‌های تبلیغاتی حاکمان، بدان جهت که دستشان در کاسه بماند و از صله و جایزه محروم نمانند، ایفای نقش کرده‌اند. گویی نقش این دسته از شاعران، ممانعت از ایجاد نوآوری در اندیشه و ذوق عمومی، برای تلاش در راه رهایی، آزادی و آزادی‌خواهی بوده است. شعر این دسته از شاعران بیشتر به دروغ‌هایی مانند است که برای اغوای جامعه و خوش‌باش حاکمان سروده شده‌اند. این دسته از شاعران، نقش

Archive of SID

www.SID.ir

سیاستمداران درباری را ایفا کرده‌اند و علاوه بر آن که هیچ گاه، حوالی مرزهای ممنوع سرک نکشیده‌اند، این القا را هم برای مخاطبان به وجود آورده‌اند که هرچه هست در محدوده‌ای است که حاکمان خواسته‌اند.

اما در سوی دیگر، در طول تاریخ ادبی ایران، با شعری هم مواجهیم که روح عصیان جمعی ایرانیان در آن دمیده است و هویدای فرهنگ و خرد جمعی و هنر ملی است. اندیشه و حیات در آن جاری است. دروغ و نقابی در آن نیست و آتیه‌ای است از آرمانشهر ایرانی. از گستره و ژرفایی برخوردار است که باید آن را کاوید و در ساحت آن به سیر و سیاحت پرداخت. معنای بودن و چگونه بودن است و در یک مفهوم کلی، تعبیری است از آزادی، عشق و رهایی که در سایه‌روشن گستره ادبی ایران پیوسته نفس کشیده و تسلای خاطر کسانی بوده است که دردی و رنجی و دلهره‌ای داشته‌اند و پناهی می‌جسته‌اند.

Archive of SID

www.SID.ir

منابع و مآخذ

۱ـ آبادیان، حسین. **بحران آگاهی و تکوین روشنفکری در ایران**. چاپ اول، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۸.

۲ـ براهنی، رضا. **طلا در مس**. ۳ جلد، چاپ اول، تهران، ناشر نویسنده، ۱۳۷۱.

۳ـ حاج‌سیدجوادی، علی‌اصغر. **گامی در الفبا**. چاپ چهارم، تهران، انتشارات رواق، ۱۳۵۷.

۴ـ حافظ، شمس‌الدین محمد. **دیوان حافظ**. تصحیح محمدرضا جلالی نایینی ــ نورانی وصال، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۲.

۵ـ زرین‌کوب، عبدالحسین. **ارسطو و فن شعر**. چاپ ششم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۷.

۶ـ زرین‌کوب، عبدالحسین. **با کاروان حلّه**. چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۰.

۷ـ فرخی سیستانی، ابوالحسن. **گزیده اشعار**. انتخاب و شرح احمدعلی امامی افشار، چاپ ششم، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۳.

۸ـ سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. **کلیات سعدی**. تهران، دنیای کتاب، بی‌تا.

۹ـ سعید، ادوارد. **نقش روشنفکر**. ترجمه حمید عضدانلو، چاپ سوم، تهران، نشرنی، ۱۳۸۵.

۱۰ـ شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. **ادوار شعر فارسی**. چاپ چهارم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۷.

۱۱ـ محقق‌داماد، سیدمصطفی. **روشنگری دینی**. ۲ جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۷.

۱۲ـ ناصرخسرو قبادیانی. **دیوان**. تصحیح مجتبی مینوی ــ مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۵.

۱۳ـ یوسفی، غلامحسین. **برگ‌هایی در آغوش باد**. تهران، طوس، ۱۳۵۶.

Archive of SID

www.SID.ir